



برای آزادی کارگر مبارز منصور اصائلو بکوشیم

کارگران به مبارزه خود ادامه میدهند

منصور اصائلو دبیر سندیکای کارگران شرکت واحد که در جریان اعتصاب کارگران و رانندگان این شرکت به جرم دفاع از حقوق و خواست های

به رغم تشدید بحرانهای منطقه و بویژه تشدید مناقشات آمریکا و غرب پیرامون برنامه هسته ای ایران و برغم استفاده رژیم از این بحرانها در جهت سرکوب مبارزات کارگران و دیگر زحمتکشانشان جامعه ، اما کارگران همچنان به مبارزه برای رسیدن به خواستههایشان ادامه میدهند . روزی نیست که اعتصاب و تظاهرات و اقدامات عملی دیگر از سوی کارگران که زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی قرار گرفته اند صورت نگیرد .



در این میان ارگانهای وابسته به رژیم و سرمایه داران نیز بیکار ننشسته اند آنها برای تسهیل اجرای دستورات بانگ جهانی و صندوق بین المللی پول که اخیرا با دستور مستقیم خامنه ای نیز تسخیر و تسجیل شده است تلاش میکنند تا مبارزات کارگران را از مسیر اصلی خود منحرف کنند ، از ایجاد تشکلهای مستقل آنها جلوگیری بعمل بیاورند و در نهایت با کمک وزارت کار و سازمانهای کارفرمایی و به پشتوانه نیروهای سرکوبگر دولتی کارگران را با وعده های سرخرمن به خانه هایشان بازگردانند . اما کارگران ایران که تنها امید پر قدرت سایر توده های مردم در خلاصی از وضعیت موجود و بیکاری بی مسکنی و خفقان و جنگ و ویرانی هستند . در جریان مبارزه روزمره خود اهداف و مقاصد ضد کارگری و ضد انسانی این ارگانها و پوچ بودن وعده وعید های آنها را درمییابند و در عمل میبینند که برای آنها چاره ای جز مقاومت و مبارزه متشکل با کلیت نظام حاکم باقی نمانده است .

کارگران دستگیر و روانه زندان شده است در وضعیت بسیار خطرناکی به سر میرد . وی برغم بیماری هنوز حتی اجازه نیافته است تا با وکیلش ملاقات کند . رژیم بر آن است تا با پرونده سازی و تراشیدن اتهامات او را به بیدادگاه های انقلاب کشانده و محاکمه کند . وکیل منصور اصائلو، با بیان اینکه پرونده اصائلو حدود ۰۲ روز پیش با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست به دادگاه انقلاب تهران ارجاع شده است، گفت: موکلم چندین ماه است که با قرار بازداشت موقت در بازداشت به سر می برد و تاکنون نیز سه بار تقاضای فک قرار بازداشت و تخفیف در تامین قرار بازداشت وی را ارایه کرده ایم که با آن موافقت نشده است. او تاکید کرد که : بنده به همراه دکتر مولایی، دیگر وکیل این پرونده هنوز نتوانسته ایم پرونده موکلمان را مطالعه کنیم و از اتهامات وی نیز بی اطلاعیم.»

منصور اصائلو یکی از رهبران برجسته سندیکای شرکت واحد است که رژیم در پی اعتصاب برحق کارگران این شرکت چندین ماه است که او را در زندان بلا تکلیف و در بدترین شرایط محبوس کرده است و قصد دارد با محاکمه و محکوم کردن این رهبر کارگری از کارگران زهرچشم بگیرد بر کارگران شرکت واحد و عموم کارگران است که تسلیم فضای رعب و وحشت نشده وبا اعتراضات خود خواستار آزادی اصائلو و تحقق خواستهائی بشوند که بخاطرش دست به اعتصاب زده بودند!

تاریخ به روایت لمپنیسم

(نگاهی به کتاب خاطرات شعبان جعفری)

خاطرات شعبان جعفری اولین کتابی است که به شرح حال گوشه هایی از لمپنیسم در تاریخ ایران، به شکل عمومی آن، و نقش شخص شعبان جعفری، در تاریخ سلطنت پهلوی دوم، به شکل خاص آن، پرداخته است. اهمیت ویژه این کتاب در همین است. نخستین بار یک لمپن، از نقش ویژه خود در تاریخ معاصر ایران و زندگی گذشته خویش سخن می گوید.

ادامه در صفحه ۲



یکی از پی‌آمدهای انقلاب بهمن سال ۵۷ این بود که ما را به تفکر برگزیده خویشتن واداشت. گسترش دامنه خاطرهنویسی، به ویژه در دهه اخیر نیز در همین راستا قابل بررسی است. کند و کاو در تاریخ خود و شک به داده‌های آن امر لازمی است که می‌تواند در بنای ایران آینده نقش به‌سزایی داشته باشد.

در همین رابطه است نگاه من به کتاب "شعبان جعفری" که یادمانده‌های اوست از زندگی و تاریخ. در شهریور ۱۳۲۰، با ورود قوای متفقین به ایران، رضاشاه به نفع پسرش از قدرت کناره گرفت. علت کناره‌گیری او را اما نباید صرفاً حضور قوای متفقین در ایران دانست. در واقع رضاشاه، در اواخر زمامداری خویش فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی بود. بی‌زاری از حکومت شاه، عمومیت داشت. زمزمه برکناری او که به گوش رسید، آتشفشان انتقاد از هر سو دهان باز کرد. هنوز مجبور به ترک کشور نشده بود که حتا مجلس دست‌چین شده وی، -نه منتخب مردم- او را دیکتاتور، فاسد، خودکامه و چپاولگر اموال مردم نامید.

رضاشاه تمامی خصوصیات یک دیکتاتور سنتی را در خود داشت. حرص و آز او پایانی نداشت، به هر قدرتی از زیردستان خویش سوء ظن داشت. بدبینی او و شک حاصل از آن به آنجا ختم شد که، کم‌کم هر سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه، در دست او قرار گرفت. او به هیچ کس اعتماد نداشت. کوچک‌ترین شک از هر کس می‌توانست به زندان، تبعید و یا مرگ او بیانجامد.

رضاشاه در شرایط ویژه‌ای از کشور به حاکمیت رسید، به مرور هرگونه مشارکت مردم را در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی محدود کرد، روند اصلاحات مدنی و اجتماعی را که از مشروطیت آغاز شده بود، متوقف نمود. و آنچه که از پیش برجای مانده بود، محو نمود. کشور به آن مرحله رسید که با سقوط رضاشاه، نفس فروخورده مردم، پس از سال‌ها بالا آمد، همه خوشحال شدند، حتا یاران نزدیک او.

رژیم پوشالی او سریع در هم ریخت و جز خلاء (اجتماعی-سیاسی و حتا اقتصادی)، چیزی از آن برجای نماند. با سقوط رضاشاه، احزاب مختلف اعلام موجودیت کردند، نشریات گوناگون آغاز به نشر نمودند. در فاصله بین ۱۳۲۶-۱۳۲۰، ۶۶۴ عنوان نشریه به زبان فارسی در ایران منتشر شد.

در فاصله سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۰ حداقل هیجده کابینه، بی‌آنکه کاری از پیش ببرند، بر سر کار آمدند. کابینه محمد مصدق تنها کابینه‌ای بود که توانست در زمینه‌هایی کاری از پیش ببرد. مصدق نفت را ملی کرد، در آموزش و پرورش، دادگستری، مالیات و... تغییراتی ایجاد کرد، ولی مشکلات عدیده اقتصادی، مخالفت بخش‌هایی از ارتش، مالکان بزرگ و بیش از همه شخص شاه و دستگاه عریض و طویل روحانیت، و سپس انگلیس و در نهایت آمریکا، امکان هرگونه پیشرفتی را سد کردند، و سرانجام با کودتای مشهور ۲۸ مرداد، عمر آن نیز خاتمه یافت.

در ۱۷ آگوست "شاه کشور را نخست به مقصد عراق و سپس ایتالیا ترک کرد. در ۱۸ آگوست به نظر می‌رسید که مصدق بر اوضاع مسلط است، اما به دلیل آنکه نگران ازهم‌پاشیدگی نظم عمومی بود، و یا به روایتی دیگر، برای اینکه به سفیر آمریکا اطمینان دهد که هنوز بر اوضاع مسلط است، به ارتش دستور داد که مردم را از خیابان‌ها متفرق کند، و به این ترتیب خود را از حمایت توده‌های شهری که در نهایت حامیان مطمئن او بودند، محروم نمود.

روز بعد یعنی ۱۹ آگوست، توطئه‌گران کودتایی به راه انداختند که در جریان آن منزل نخست‌وزیر مورد حمله قرار گرفت و غارت شد، هرچند

گارد شخصی او مقاومتی دلیرانه از خود نشان داد. مصدق که توسط حامیانش به جای امنی برده شده بود، دو روز بعد خود را تسلیم رژیم جدید کرد. شاه در ۲۳ آگوست از اروپا بازگشت. در تاریخ طولانی استبداد ایرانی، فصل تازه‌ای آغاز شد.

اگرچه تا سال‌ها آمریکا و انگلیس منکر دخالت خویش در کودتای ۲۸ مرداد بودند، ولی ایرانیان در این امر هیچ تردیدی نداشتند که، سازمان سیا توطئه‌گر و سازمان‌ده اصلی کودتا است، امری که سال‌ها بعد، دولت‌های آمریکا و انگلیس رسماً آن را تأیید کردند.

ارتش، روحانیت و کلان‌زمینداران تا سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱ بزرگ‌ترین پشتیبان و حافظ رژیم شاه در عرصه داخلی، پس از کودتای ۲۸ مرداد بودند. آمریکا این نقش را در عرصه بین‌المللی بر عهده گرفت، نتیجه آنکه، وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به آمریکا هر روز بیش از پیش گسترش یافت. کمک‌های مالی، فنی و به ویژه نظامی آمریکا به ایران ستون اتکایی شد تا شاه قدرت شخص خویش و رژیم خود را مستحکم‌تر کند. به این صورت بود که، یک بار دیگر شانس استقرار حکومتی مبنی بر قانون اساسی و پارلمان از مردم ایران سلب شد. بیگانگان به عمر حکومت قانونی یک رئیس دولت پایان دادند و این فرضیه، که حکومت ایران عامل بیگانه است، را قوی‌تر کردند. شاه پس از آن به عامل آمریکا در ایران بدل شد و نقش آمریکا در سیاست ایران گسترش یافت.

کودتا حاصل همکاری سیا (به نیابت دولت‌های آمریکا و انگلیس)، فرماندهان ارتش که اجرای کودتا را سازماندهی کردند، برخی از کارفرمایان و زمینداران و روحانیت، و لمپن‌های تحریک‌شده که رهبری آن‌ها را سرلشگر زاهدی به عهده داشت، بود.

پس از پیروزی کودتا، همه این عوامل خود را شریک در قدرت می‌دانستند. زاهدی نخست‌وزیر شد... دولت جدید با خشونت زیاد سعی در ریشه‌کن ساختن مخالفین نمود. نخست‌وزیر، مصدق بازداشت شد، دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه مصدق، اعدام شد، و عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری او به قتل رسید، تنی چند از رهبران جبهه ملی نیز به زندان افتادند و بقیه چندان مورد خشم واقع نشدند.

در این میان حزب توده بیشترین ضربات را متحمل شد. "نیروهای امنیتی ۴۰ نفر از اعضای عالی‌رتبه حزب توده را اعدام کردند، چهارده نفر دیگر را زیر شکنجه به قتل رساندند، دویست نفر را به حبس ابد محکوم کردند و بیش از سه هزار نفر از اعضای حزب را دستگیر کردند". پس از آن ساواک تأسیس شد و تیمور بختیار، رئیس حکومت نظامی، که پس از کودتا از سرتیپی به سپهبدی ارتقاء رتبه یافته بود، به اولین رئیس آن منصوب شد.

بختیار مبتکر و سازمان‌ده محاکمات نظامی مخالفان و ایجادکننده حکومت ترور، تحت سایه ساواک در ایران بود. همان‌طور که در بالا گفته شد، لمپن‌های تحریک‌شده، یکی از عوامل اصلی پیروزی کودتا بودند. به طور کلی نام ۲۸ مرداد در ذهن ایرانیان مترادف است با؛ مصدق، فرار شاه، آمریکا و سازمان سیا، حزب توده، شعبان بی‌مخ (جعفری) و... تا کنون در باره جنبه‌های عمومی ۲۸ مرداد، در رابطه با نام‌های مذکور، کتاب‌ها و مقالاتی چاپ شده‌اند، ولی خاطرات شعبان جعفری اولین کتابی است که به شرح حال گوشه‌هایی از لمپن‌سیم در تاریخ ایران، به شکل عمومی آن، و نقش شخص شعبان جعفری، در تاریخ سلطنت پهلوی دوم، به شکل خاص آن، پرداخته است. اهمیت ویژه این کتاب در همین است. نخستین بار یک لمپن، از نقش ویژه خود در تاریخ معاصر ایران و زندگی گذشته خویش سخن می‌گوید.

گوشه‌هایی از ظهور و سقوط خاندان پهلوی.

از لمپن‌سیم در ایران تحقیق و بررسی لازم و جامعی در دست نیست و در این میان از نقش لمپن و لمپن‌سیم در سیاست کمتر سخن رفته است. کتاب به شکل مصاحبه، توسط خانم هما سرشار، در ۴۸۴ صفحه، توسط

"نشر ناب" در آمریکا منتشر شده است. در دوره‌ای از تاریخ ایران، که نشر روزافزون خاطره‌نویسی یکی از مشخصه‌های آن است، انتشار این کتاب خود غنیمتی است. در کنار ده‌ها کتاب خاطره از سران و بلندپایگان ارتش و دولت شاهنشاهی ایران، خاطرات جعفری، بی آن‌که خود بخواند و یا ادعا داشته باشد، خاری است در چشم تاریخ سلطنت پهلوی. پیش از پرداختن به این کتاب گفتنی است، هیچ مورخی جهت نوشتن تاریخ، جز تجربیات شخصی جعفری، چیزی از این کتاب بر نمی‌گیرد. این را به این علت می‌گویم که من نیز در این نوشته، از دروغ‌ها، داده‌های غلط تاریخی، تحلیل‌های سیاسی و ... گفته‌شده در این کتاب چیزی نخواهم نوشت. از کل کتاب، موقعیت ویژه لمپنیسم در تاریخ ایران، برای من مهم‌تر است. و سعی می‌کنم، خود را به آن نیز محدود نمایم. این نظر غلط و خام و دور از ذهن خانم سرشار را در اولین صفحه از کتاب، در پیشگفتار آن هم ندیده می‌گیرم که؛ گفته‌اند و نوشته‌اند، شعبان جعفری "باعث و بانی کودتای امریکایی / انگلیسی ۲۸ مرداد" و "باعث و بانی سقوط دولت ملی دکتر مصدق" است. (ص نه)

در تعریف عام، به عناصری از افراد جامعه که در تولید اجتماعی نقشی ندارند، لمپن می‌گویند. در فرهنگ فارسی مشکل بتوان واژه‌ای مترادف با لمپن یافت. لات، ولگرد، طفیلی، جاهل، لوطی، اوباش، اراذل، انگل، مفت‌خور و ... هر کدام گوشه‌ای از خصوصیات لمپن را در خود دارند، ولی معادل کاملی نیستند. چماقدار و چماقداری نیز نوعی از لمپنیسم است که در تاریخ ایران نقش و جایگاهی ویژه دارد. اینان "دنبال کار و کاسبی معینی نمی‌روند بلکه از جیب مردم، امرار معاش می‌کنند، و برای گرفتن پول زورگویی و گردن‌کلفتی را پیشه خود ساخته‌اند... از حرکات آنها آثار لابلایگری، بیفکری و بی‌اعتنایی به بزرگ و کوچک نمایان است."

در جوامع پیشرفته که قوانین شهروندی حاکم است، لمپن قدرت گسترده‌ای ندارد، برعکس، در جوامع عقب‌مانده و سستی، لمپن صاحب قدرتی فوق‌العاده است. این قدرت، آنگاه که آلت دست قرار گیرد، خطرناک‌تر می‌شود. به طور کلی، لمپنیسم ریشه در طبقات پایین جامعه دارد، اگرچه اخلاق لمپنی می‌تواند افراد طبقات دیگر را نیز در بر گیرد. لمپن‌ها مردمانی هستند ناآگاه، عقب‌مانده و ماجراجو که در مواقع ضروری، تن به هر رذالتی خواهند داد و می‌توانند سریع به سرکوب‌گر، آلت دست، جاسوس و خائن بدل شوند.

شعبان جعفری یکی از سمبل‌های لمپنیسم در ایران است. خود می‌گوید: "بچه تهرانم، بچه سنگلج، رضاشاه هم تو سنگلج دنیا اومده، خونه رضاشاه اونجا بود." و رضاشاه "وقتی از سنگلج اومد بیرون، داد خرابش کردن و پارک شهرش کردن." به این بهانه که؛ "قنات سنگلج به چاهای فاضلاب راه داشت و آب را خراب می‌کرد." (ص ۲۱) جعفری فرزند چهاردهم خانواده است. پدرش "از اون لوطیا و مشتیای محل بود." (ص ۲۲) از همان روزهای اولی که پایش به مدرسه باز شد، به علت بی بند و باری، به لقب "شعبان بی‌مخ" مفتخر شد. این لقب بعدها، همه عمر بر او ماند؛

"... مثلاً می‌رفتم شهردارو ببینم، مثلاً سکرترش می‌گفت؛ فردا بیا، پس فردا بیا... ولی من در اتاق شهردارو باز می‌کردم و یهو می‌رفتم تو. بعد اینا می‌گفتن؛ مخ نداره، ... از همان جا اینا بند کردن به مخ ما و ول کن نیستن! حالا شم هرجا خبری میشه مخ مارو میکشن جلوم...". (ص ۳۶)

در عرض چند سال چندین مدرسه عوض می‌کند که از همه اخراج می‌شود. (ص ۲۴) تا کلاس چهارم درس خوانده و پس از آن جذب بازار کار می‌شود. سر هر کاری که پدر او را می‌گذاشته، بیرونش می‌کنند؛ ریخته‌گری، آهنگری و ... سرانجام نزد پدرش به بقالی می‌پردازد. در همان کودکی، "چون بیشتر این‌ور و آن‌ور می‌رفتم و زد و خورد می

کردم، معروف‌تر شده بودم." (ص ۲۸) مزه اولین زندان را در پانزده سالگی، به جرم دعوا می‌چشد. (ص ۲۷) اکثر دوستانش را به جرم قتل اعدام کرده‌اند. از چهار دوستی که نام می‌برد، سه تن اعدام شده‌اند. همه را اعدام کردن... محمد آهنگر، ناصر فرهادپور، امیر آهنگر و ... همه اعدام شدند، به جرم قتل." (ص ۲۸) بقیه دوستانش از چاقوکش‌ها و باجگیرها و جاهل‌ها هستند. او خود از نوجوه‌های سید حسن رزاز بود. (ص ۳۲) از این پس، "ما همیشه یک پتو گذاشته بودیم پیش ننه خدایامرزومون، همیشه تا می‌گفتیم، ننه پتوی ما را بده، می‌فهمید. پتو را می‌داد و می‌گفت، بازم داری میری زندان ننه؟" (ص ۶۰) دو سال خدمت سربازی‌اش چهار سال طول می‌کشید. (ص ۴۷) و علت آن، تنبیهات مکرر در ارتش و در نهایت، زندان به اتهام قتل است. (ص ۴۸) در شهریور ۱۳۲۰، با آمدن متفقین به ایران، از زندان آزاد می‌شود و با اجرای طرح مرخصی سربازان، در هشتم شهریور، از ادامه خدمت زیر پرچم معاف می‌شود. می‌گوید؛ "هیچ‌وقت سیاسی نبودم." (ص ۵۷) و تا ۲۴ سالگی اصلاً "نمی‌دونستم شاه چیه، مصدق چیه، داستان چیه..." (ص ۶۰). "ما اصلاً نمی‌دونستیم سیاست و این حرف‌ها چیه. سرمون تو کار خودمون بود... اینا خودشون این بساطو برای من درست کردن." (ص ۲۳) و خود بساط را چنین توضیح می‌دهد؛ "همین دستگاه دیگه، همین بساطی که شما می‌بینین... و گرگه من اصلاً خودم روحم اطلاع نداشت." (ص ۲۳)

اولین نمایش سیاسی جعفری، بی آن‌که خود بفهمد، به هم زدن تئاتر فردوسی در عالم مستی است. نوشین در این شب نمایش "دشمن مردم" اثر ایسن را به صحنه برده بود و از قرار معلوم، ابراهیم حکیمی، نخست‌وزیر وقت، در آنجا حضور داشت. (ص ۶۰) به پاس این عمل، چون "دستگاه خوشش اومده بود"، از طرف فرستاده رژیم تشویق می‌شود و به جای بازداشت و زندان، دو هزار تومان انعام گرفته، تا افتادن آنها از آسیاب، به رشت و لاهیجان، جهت تفریح، فرستاده می‌شود. (ص ۶۰)

چماقداری پدیده‌ای از لمپنیسم در ایران است که ریشه‌ای چندسده‌ساله در تاریخ ما دارد. این پدیده اجتماعی به فرد و یا افرادی خاص محدود نمی‌ماند و همیشه سر از هیأت حاکمه و یا جناح‌هایی از آن درآورده است. چماقدارانی که کسروی را در اداره دادگستری کشتند و یا حسین فاطمی را در صحن دادگاه مجروح کردند و یا در ۲۸ مرداد حادثه آفریدند، همان‌هایی هستند که پس از انقلاب به صفوف مخالفین حمله می‌کردند، دفترهای گروه‌های مخالف را غارت کردند، و ... اینان همان اوباش سنگلج و چاله‌میدان و ... هستند که در دوران مشروطیت در میدان توپخانه چادر زدند و به تحریک شیخ فضل‌اله و دیگران، با شعار "ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم"، آشوب به پا کردند و به مشروطه‌خواهان تاختند و به مجلس حمله‌ور شدند. و باز اینان، همان‌هایی هستند که؛ در زمان قاجار، در پناه مجتهدین، "از رهگذر مخالفت با دولت و اجرای فتوای مجتهد، بر قدرت روحانیون می‌افزودند و در عوض اجازه داشتند که به غارت و دزدی بپردازند، و هرگاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می‌گرفتند، می‌توانستند در مساجد و خانه‌های علما، بیست بنشینند."

این "پهلوانان و زبردستان و گردان شبرو، عیار، مکار، طزار خونخوار، ... در تمام دوره قرون وسطی، کما بیش مورد استفاده طبقه حاکمه قرار می‌گرفتند." چماقداری، هم‌چون کشتارهای دستجمعی، همیشه از بالا سازماندهی و بسیج شده است. با این یادآوری که، هیچ سازماندهی نمی‌تواند، گستردگی قتل و غارت و آزار چماقداران را در موارد گوناگون، از پیش تعیین کند. این نیز گفتنی است؛ به هر میزان که ثبات جامعه پایدارتر باشد، از قدرت لمپن‌ها کاسته می‌شود. به طور کلی، جامعه بی‌ثبات، جولانگاه لمپن‌های چماقدار است. پدیده شعبان جعفری نیز در این راستا قابل پی‌گیری است.

لمپن با کار میانه‌ای ندارد، اگر به کاری روی آورد، در انجام آن پایدار نیست. او موجودی است لحظه‌ای که برایش "دم غنیمت است". امید به فردا در او وجود ندارد. زندگی موقت است و تکه‌تکه. در لحظه زندگی می‌کند، امروز گوشه خیابان و فردا کنج زندان. با این آرزو که؛ "این نیز بگذرد". و این شعار اساسی، خالکوب بر بدن هر لمپنی است.

نیروی عمده احزاب فاشیستی لمپن‌ها هستند. خطرناک‌ترین و وحشیانه‌ترین کارها به دست این نیرو که حساب‌شده سازماندهی شده است، صورت می‌گیرد. آدم‌کشی، آتش‌سوزی، آدم‌ربایی، جنجال و بلوا، به دست همین عمال انجام می‌گیرد. احزاب فاشیستی با سپردن مسئولیت به لمپن، در او ایجاد غرور می‌کنند. قدرت و شخصیتی که لمپن از طریق شرکت در اعمال احزاب و سازمان‌های فاشیستی کسب می‌کند، عامل روانی دارد؛ او تسلیم قدرت حاکم (حزب، سازمان و یا دولت) می‌شود تا از این راه، پروانه قدرت‌نمایی در وحشی‌گری‌های روزانه را کسب کند.

"...ریختیم اون تو، رفتیم خانه صلح... ما اونجا رو زدیم به هم و بچه‌ها ما صندلیا رو شکستن - از اون صندلی لهستانی بود. پایه صندلی رو گرفته بودن دستشون و میزدن به این صندلیا و میخوندن؛ خانه صلح آتیش گرفت! جنده‌خونه آتیش گرفت... من به بچه‌ها گفتم "هرجا از این چیزهای کمونیستی و کلوپ و از ایناست به من نشون بدین!"... خلاصه ما اونجا اونا رو یه خرده با بچه‌ها زیر و روش کردیم. البته من خودم اونجا فرمون می‌دادم جلو نمی‌رفتم..." (ص ۹۳-۹۱)

شعبان جعفری می‌گوید؛ "اون موقع من هر کاری می‌خواستم تو تهران بکنم، می‌تونستم. (ص ۱۶۴) او حتا افسر زندان را، در حالی که خود زندانی بود، در زندان مجرد، حبس می‌کند. (ص ۱۶۴) شعبان در زندان هم همه‌کاره است، "در بند ۵ را باز کردم و (انجوی را) انداختمش تو بند". (ص ۱۳۹) و یا کریمپور شیرازی را در بهداری زندان کتک می‌زند و "حسابی حسابش را رسیدم". (ص ۱۳۶) او همه‌کاره است، سرهنگ‌ها هم گوش به فرمان او هستند، رئیس زندان از او حرف‌شنوی دارد. (ص ۱۶۱) افسران را به چلوکباب دعوت می‌کند و پاسبان زندان را می‌فرستد تا از بیرون برای او و مهمانانش غذا بیاورد. (ص ۱۶۰) لحظاتی پس از کودتا، تیمسارها به دنبال جعفری به زندان می‌آیند و می‌گویند؛ "زاهدی جعفری رو می‌خواد". و زاهدی پس از ماچ و روبوسی و در آغوش گرفتن او، به وی می‌گوید؛ "هنوز ما خیلی باهات کار داریم". (ص ۱۶۲) اگر شاه، سلطان مملکت است، شعبان جعفری سلطان لمپن‌هاست. لمپن‌های دیگر همه گوش به فرمان او هستند. صبح روز ۲۸ مرداد، پروین آژدان‌فزی، از سازمان‌دهندگان فواحش تهران، در زندان به دیدارش می‌رود و می‌گوید؛ "برو بچه‌ها دارن شروع می‌کنن. یه پیغومی میغومی برای بچه‌ها بده تا من برم باهاشون صحبت کنم... خلاصه یه چیزی جور کردیم و گفتیم بره". (ص ۱۶۱) و ظهر همین روز از زندان آزاد می‌شود و به دستور زاهدی، رهبر کودتا، "تا فردا صبحش در شهر" شلوغ می‌کند؛ "ما همش تو ماشین سوار بودیم و یه عکس شاه رو گذاشته بودیم رو شیشه و داد می‌زدیم؛ ایها لئاس، مملکت آروم شد، برین خونه‌هاتون، برین سر زندگیتون". (ص ۱۶۵) و این شاهکار شعبان جعفری است. روزی است که برنامه کودتا با موفقیت به اجرا در می‌آید و شاه دوباره به تاج و تخت سلطنت دست می‌یابد. شعبان جعفری از این پس صاحب قدرت دیگری می‌شود. لمپنی صاحب اعتبار.

عدم گرایش به سیاستی خاص و ثابت، از خصوصیات لمپن‌هاست. لمپن‌ها اعتقاد سیاسی معلومی ندارند، فاقد ثبات فکری، در امور سیاسی سردرگم هستند و به طور کلی بی‌علاقه به آن. لمپن با آگاهی سیاسی وارد جریانات سیاسی نمی‌شود، تحت تأثیر و تحریک یک نیروی سیاسی، به جریانات سیاسی کشیده می‌شود و به طور عمده به ارتجاع تمایل دارد. راه‌اندازی آشوب، ایجاد رعب و وحشت و تخریب، از کارهای اوست که

به پول و وعده انجام می‌دهد. از غارت، چپاول، آشوب و بلوا خوشش می‌آید، از کشتار کیف می‌کند. در این مواقع است که، قدرت خویش را می‌بیند و از آن غزه می‌شود. خشم و نفرتی ناشناخته را در شعله‌های آتش کشف می‌کند، پس به آتش می‌کشد، آنچه را که پیش می‌آید. نیروهای ارتجاعی و دولت‌های فاسد، از این موجودات در سطح جهان بهره فراوان می‌برند. اتحاد آنان در شمار قوانین نانوشته است که، بسیار تجربه شده است و تکرار.

شعبان جعفری خود نمی‌داند برای چه فعالیت سیاسی می‌کرد؛ "فقط دوست داشتیم". (ص ۲۰۸) که را و چه را؟ معلوم نیست. "خاطرخواه و عاشق ورزش باستانی" است. ولی نمی‌داند، شاه را برای چه دوست داشت؛ "این توده‌ایا ما را انداختن به کار". (ص ۲۰۹) "مرتب با توده‌ایا مبارزه و زد و خورد می‌کردیم، کار دیگه‌ای نبود بکنیم". (ص ۱۰۷) اما تودای‌ها چه می‌گفتند و چه می‌خواستند را نمی‌داند، فقط شنیده است که؛ "مرگ بر شاه و زنده باد استالین می‌گویند. و همین برای او کافی است تا از هرچه کمونیست متفر باشد. مثلاً آیت‌اله کاشانی" به همون می‌گفتن، اینا مذهب ندارن، آیین ندارن، قرآن رو نمی‌شناسن، خدا رو نمی‌شناسن، هیچی رو. خب ما می‌رفتیم دنبال کار اینا". (ص ۸۶) او جز "خدمت به شاه و مملکت هدف دیگری نمی‌شناسد. (ص هیچ‌جده)

شعبان جعفری خود را و قدرت خود را نیز به درستی نمی‌شناسد، او به نقش خویش هم واقف نیست. هما سرشار از او می‌پرسد؛ "بسیاری معتقدند در جریان کودتای ۲۸ مرداد شعبان جعفری حکومت ملی دکتر مصدق را سرنگون کرد، شاه را برگرداند و اسمتان را گذاشتند شعبان تاجبخش" و او پاسخ می‌دهد؛ "اولا آگه تو مملکتی که شاه و نخست‌وزیر و ارتش داشت من کودتا کردم و دولت رو ساقط کردم، اون دولت به درد لای جز می‌خوره". (ص هفده)

لمپن‌ها آدم‌هایی متزلزل هستند و به قول خودشان باد به پرچم، سریعاً کارفرما و رهبر عوض می‌کنند. هر جا احساس خطر کنند، سریع تغییر جهت می‌دهند. لمپن‌ها، گرچه قدرت پرستند و ستایشگر و مداح قدرت، اما چه بسیار مواقع که از رهبر خویش نیز اطاعت نمی‌کنند. قبله و سجدگاه لمپن می‌تواند بسیار سریع تغییر کند. لمپن‌ها همیشه بر سر دوراهی انتخاب، بین نیروهای مترقی و زحمتکش جامعه و ارتجاع و استعمار، جانب دومی را می‌گیرند که، صاحب زورند و زر.

شعبان جعفری سال‌ها همراه فدائیان اسلام بود، (ص ۶۵) طرفدار آیت‌اله کاشانی بود و رفت و آمد گسترده‌ای با او داشت، (ص ۶۶) و در اصل، کاشانی از طریق چنین عواملی، هرگاه که اراده می‌کرد، جمعیتی عظیم از مردم عامه را به خیابان‌ها می‌کشید. جعفری سال‌ها طرفدار محمد مصدق هم بود. (ص ۸۹) روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ آیت‌اله کاشانی لمپن‌ها را جمع می‌کند؛ شعبان جعفری، حاجی محسن محرر، امیر موبور، احمد عشقی، حاجی حسین عالم، و... و به آن‌ها می‌گوید؛ "برین شاه داره از مملکت میره بیرون، برین نذارین شاه بره" و ادامه می‌دهد؛ "آگه شاه بره، عمامه ما هم رفته". (ص ۱۲۳) جعفری می‌گوید، در پی این حرف‌ها به بازار می‌رود، برای مردم سخنرانی می‌کند، ولی هیچ کس به حرفش گوش نمی‌دهد، چون؛ "بازار با مصدق بود". و من هم زدم و شکستم و خلاصه بازارو بستن... از همان ساعت با مصدق چیز (مخالف) شدیم". (ص ۱۲۴) لمپن فقط مجری است، چشم و گوش بسته، فاقد شعور. اصلاً مسائلی از کشور را که خود نیز در آن نقش دارد، پی‌گیری نمی‌کند؛ "ما تا اون روز نمی‌دونستیم که مصدق و کاشانی، که با هم بودن، میونه‌شون به هم خورده". (ص ۸۲) او حتا نمی‌داند، شاه، ولی نعمتش، در چه وضعی است، یکی باید او را از جریانات آگاه و دستورات را به وی ابلاغ نماید.

در پی درگیری‌های خیابانی و یا علتی دیگر، که بر خود شعبان جعفری هم معلوم نیست، سرشار از او می‌پرسد؛ "این مدتی (سال ۱۳۲۷) که

توی زندان بودید، هیچ دنباله این قضایا را می گرفتید، ببینید بیرون چه خبر است؟ اوضاع چطور است؟" و او در پاسخ می گوید: "نه دیگه. ما حالیمان نبود. اصلاً غرق کار خودمون بودیم. و این زمانی است که شاه را در بهمن ۱۳۲۷ ترور کرده‌اند، کاشانی تبعید شده و حزب توده ممنوع و... در زندان جعفری به کار خود مشغول بود و از هیچ یک این حوادث اطلاع نداشت.

آن سوی لمپنیسم، حکومت، دولت، قدرت و زد و بندهای رنگارنگ قرار دارند. در فقر قانون و عدم حقوق شهروندی است که لمپنیسم رشد می کند و به لشگری پنهان در اجرای قانون بدل می شود. در کشور لمپن‌زده، تفکر لمپنیسم نیز رواج دارد. سیاستمداران لمپن چرخه‌های حرکت جامعه را به دست می گیرند، فرهنگ لمپنیسم رواج می یابد، تا آن اندازه که، یک عرصه از فعالیت‌های سیاسی، بی زد و بند با لمپن‌ها، ناممکن می شود.

در جامعه استبدادی از نظم و قانون خبری نیست. چون دولت قانون نمی شناسد و به آن پایبند نیست، مردم نیز نظم نمی آموزند و با آن بیگانه‌اند. دولت خودکامه هرچه اراده کند، انجام می دهد و مردم هم جز هرج و مرج ریسمانی ندارند تا به آن بیاویزند. دولت زور می گوید و ملت، در پاسخ، جز عصیان و شورش و نافرمانی، راهی نمی شناسد. استبداد چماق حکومت خودکامه است. زیر سایه چماق می توان ترسید و لرزید، اما این ترس و لرز نمی تواند جاودان بماند. فرصت که پیش آید، نافرمانی و شورش رخ می دهد.

در چنین شرایطی است که از لمپن، تا حد قهرمان ملی، آگاهانه و ناآگاهانه، ستایش هم می شود. حادثه زمانی اتفاق می افتد که، روشنفکران و تحصیلکردگان جامعه نیز مجبزیگویی لمپن می شوند و به او دخیل می بندند. شعبان جعفری تنها گرامی لمپن شاه نیست، او با مکی، بقایی، کاشانی و... نشست و برخاست دارد، "جبهه ملیا تا من با مصدق بودم، طرفدار من بودند". صدیقی، بازرگان، معظمی، الهیار صالح، بقایی و کاشانی و... پس از سی تیر، به دعوت شعبان جعفری به دیدارش، در سینما جهان می روند. (ص ۱۱۱) فاطمی در روزنامه‌اش او را تشویق می کند. (ص ۱۱۲) و در ۲۸ شهریور ۱۳۳۱، بر اساس خبر روزنامه یاجتر امروز، "جشن آبرومندی" در ورزشگاه جعفری برگزار می شود که "بیش از ۴۰ نفر از رجال و محترمین" در آن شرکت داشتند. "سران جبهه ملی به خصوص شایگان، حائری‌زاده، مشار، دکتر معظمی و مهندس حسینی از پیشرفت باشگاه جعفری اظهار قدردانی نموده و امیدوار بودند که به زودی... خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد". در این مجلس که نماینده کاشانی هم حضور داشت، شعار "زنده باد مصدق" هم سر داده شد. (ص ۱۱۹) و یا باز در همین ایام است که می بینیم، مجلس قانونی وضع می کند تا بر طبق آن، خلیل طهماسبی، ضارب رزم‌آرا، آزاد شود. شاه کشور فرمان آزادی او را توشیح می کند و جالب اینکه، در فرمان خویش از طهماسبی به عنوان "استاد خلیل طهماسبی" نام می برد. مجری این فرمان، نخست‌وزیر وقت، محمد مصدق است. طهماسبی پس از آزادی به دیدار مصدق می رود، به خانه کاشانی سر می زند و به خواهش دکتر بقایی، چون قهرمان ملی، چگونگی ترور رزم‌آرا را در مسجد شاه برای مردم شرح می دهد.

این غیرممکن است که، برای هیچ کدام از این افراد، ماهیت شخص مورد حمایت‌شان مورد سؤال قرار نگیرد. یک نمونه از این تراژدی را می توان پس از انقلاب سال ۵۷ دید؛ باشگاه جعفری مصادره شد، بازرگان، سنجابی و فروهر در افتتاح آن حضور داشتند. (ص ۱۸۷) بازرگان بار دوم بود که در این باشگاه حضور می یافت؛ بار اول به پشتیبانی از شعبان جعفری و بار دوم بر علیه او. نمونه حیرت‌آور این قهرمان‌سازی را اکنون نیز می توان پی گرفت؛ با اینکه شعبان جعفری در بیش از ۴۰۰ صفحه لشگرکشی‌های چماقدارانه خویش را در این کتاب شرح می دهد، هوشنگ وزیری، سردبیر کیهان لندن بر این باور است که "با خواندن این

کتاب ما با چهره‌ای رویرو می شویم که اهل فکر است، ابتکار دارد...". او با وام از این ضرب‌المثل که "برعکس نهند نام زنگی کافور"، به این نتیجه می رسد که شعبان جعفری نه چماقدار و لمپن، بلکه "شاید بتوان (او) را از زادرو طایفه عیاران دانست که برخی از آنان چون یعقوب لیث به پادشاهی نیز رسیدند."

هوشنگ وزیری با نادیده گرفتن تمام اعترافات شعبان جعفری در این کتاب، پنداری مجبور است نتیجه بگیرد، "نکته‌سنجی و سرعت انتقال این مرد باید به همه کسانی که اسیر چنین پیشداوری‌هایی در باره او شده‌اند درس دیگری بیاموزد." شاید ذکر این نکته بی‌جا نباشد که این کتاب دهن‌کجی بزرگی به تاریخ‌نویسان دستگاه سلطنت هم هست، تاریخ‌نویسانی که سالها ادعا داشتند، ۲۸ مرداد قیام مردم ایران بود در دفاع از مقام سلطنت.

آنان همانطور که نخواستند اعترافات و اسناد منتشر شده وزارت امور خارجه آمریکا و انگلستان را مبنی بر برنامه‌ریزی و دخالت مؤثر در کودتای ۲۸ مرداد ببینند، امروزه نیز مجبورند به تن لمپن جامعه عیاری بپوشانند و گزارش‌های او را دگرگون تفسیر کنند تا بدینوسیله نقش لمپن‌ها را در کودتای ۲۸ مرداد محو کنند.

لمپن بی آنکه فردی با اعتقادات مذهبی باشد، همیشه به مذهب پناه می برد. به سرنوشت، روز قیامت، شانس و اقبال باور دارد و از اعتقادات مذهبی به همین‌ها دل‌خوش است، کمتر به نماز و روزه گرایش دارد، با روحانیون میانه‌ای نیکو دارد. به علت اخلاق متزلزل، اعتقادات مذهبی‌اش از ایمان تا به کفر در نوسان است.

چاکر درگاه خداست و در عین حال به کفر نیز روی می آورد. در راز و نیازها، به وقت احتیاج، خاکسار درگاه باری‌تعالی ست و در موقع خشم با خدا نیز، هم‌چون مادر و خواهر طرف دعوا، هم‌خواه می شود. نیاز لمپن به مذهب، از یک سوی در نادانی او ریشه دارد و از سوی دیگر جنبه روانی مذهب تسلی‌بخش اوست و پناهگاه دائمی‌اش.

تمایل لمپن ایرانی به حضرت علی بیش از همه است. علت شاید در پهلوان بودن علی، قدرتمند بودن او و جنگ‌جو و قوی‌بنیه بودنش نهفته باشد. مذهب یک لمپن، تصوف دراویش (خاک، خاکی و خاک پا) را در خود آمیخته دارد.

تحقیر زندگی، مخرج مشترک درویش و لمپن است. هر دو مذهب را در آسمان خوش دارند؛ پناهگاهی و بس. مست حال‌اند. به بنگ و مشروب پناه می برند و دم را خوش دارند. از آیین‌های مذهبی، لمپن ایرانی به ماه محرم بیشتر گرایش دارد و به اجرای مراسم آن دل خوش می دارد.

میدان حاضر است و تن‌غریبان می شود، قدرت بدنی عیان می گردد، قمه و سینه‌زنی و زنجیر، خون و جنون و هر آنچه نظر‌ها را جلب کند، در این دهه به کمک گرفته می شود. لمپن‌ها در صف مقدم قرار دارند.

شعبان جعفری و طیب حاج‌رضایی، گردکلفت بازار و رقیب جعفری، دو لمپن صاحب‌نام تهران، در شمار بزرگ‌تکیه‌داران پایتخت هستند. در عزاداری‌های این ماه، دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری به راه می اندازند، روضه‌خوانی برگزار می کنند...

در هر شهر، آن دسته و تکیه‌ای موفق‌تر و پابرجاتر است که عده لمپن‌های بیشتری را در خود جمع دارد. اعتبار این دسته، یعنی اعتبار اعضای لمپن آن. علی‌علی و حسین حسین، ورد زبان لمپن است؛ در سنگلج "نحلی" درست کرده بودند شبیه گنبد، نصف اتاق، لات‌ها و گردن‌کلفت‌های محل در روزهای عزاداری آن را بلند می کردند، یک دور، دور تکیه می گرداندند و حسین حسین می گفتند. "صد تا دویست تا گردن‌کلفت زیر تیرک‌های آن می رفتند". و آن را بلند می کردند. (ص ۲۵) حکومت‌ها همیشه از گرایش‌های مذهبی لمپن‌ها جهت بهره‌برداری از احساسات توده‌ها استفاده کرده‌اند؛ نهم اسفند سال ۱۳۳۲، یعنی چند ماه پس از کودتا، در سالروز قیام ۹ اسفند، رجال کشور در "جشن با شکوه جنوب شهر" که در خانه طیب حاج‌رضایی برگزار شده بود، شرکت کردند.

در این جشن که، سران ارتش، نمایندگان مجلس سنا و شورای ملی، و رجال مملکتی حضور داشتند، از طیب و شعبان جعفری به عنوان "فهرمانان محلات پایتخت" قدردانی کردند. در این جلسه، وزیر دربار شاهنشاهی، "به نام اعلیحضرت سخنرانی کردند". (روزنامه اطلاعات، ۱۰ اسفند ۱۳۳۲) و یا؛ محمد رضاشاه، پس از ۲۸ مرداد، برای بقیه امام حسین، حضرت زینب و حضرت مسلم ضریح می سازد. در هیأت ۲۵ نفره‌ای که از ایران حرکت می کنند و بیشتر سران ارتشند، شعبان جعفری هم حضور دارد. (ص ۱۸۹) در عزاداری‌های "خامس آل عبا" همه جا اسم شعبان به گوش می رسد.

فلسفی واعظ، آیت‌اله کاشانی و سران مملکت، همه در مجالس او شرکت می کنند. (ص ۲۰۶) مخارج را دولت می پردازد؛ "حسب الامر مطاع مبارک ملوکانه مقرر است، طبق معمول سال‌های قبل، مبلغ سی هزار ریال برای مراسم روضه خوانی ایام عاشورا که توسط شعبان جعفری در تکیه و باغ خانه انجام می گیرد، در وجه مشارلیه پرداخت گردد".

ورزش، به طور کلی، یکی از پایگاه‌های لمپنیسم در سطح جهان است. در کشور ما، با توجه به بافت و میزان رشد جامعه، لمپنیسم در ورزش کشتی بیشتر نمود داشت. شعبان جعفری خود را ورزشکار می داند. می گوید، عاشق ورزش باستانی است. از نوجوانی زورخانه می رفته، تمامی دوستانش اهل زورخانه و ورزش باستانی هستند. پس از پیروزی کودتا، به پاس خدماتش، رئیس ورزش باستانی ایران و به فرمان شاه کشور، صاحب باشگاه جعفری می شود که، سال‌ها نقش بسیج‌گر نمایشات شور شاهدوستی را در جشن‌های شاهنشاهی بر عهده می گیرد.

شعبان جعفری در بازگویی خاطرات خود از صدها دوست و پهلوان زورخانه نام می برد که، اگر از زد و خورد‌های خیابانی جان سالم بدر برده باشند، هر کدام دارای پرونده‌های قظوری در شهربانی کشور بودند. این دوستان همان‌هایی هستند که در کودتای ۲۸ مرداد، گوش به فرمان او، بر علیه دولت قانونی به خیابان‌ها ریختند. اینان همان‌هایی هستند که؛ "یه وقت که اعلیحضرت میخواستن بیان میتونستم تا چارپنج هزار نفر خیر کنم بیان برن تو خط سیر که چندین مرتبه این کارو کردم". (ص ۲۷۷)

شعبان و طیب، هر دو از زورخانه بیرون آمده‌اند. هر دو از پهلوانان گود و از لمپن‌های سمبل کشور بودند. هر دو هیکل گنده، عرق خور، صاحب درآمدهایی به طور عمد غیر واقعی، هر دو با کمک مذهب و حمایت دولت، صاحب قدرت فوق اجتماعی بودند. هر دو زندان‌رفته و در زد و خورد‌ها آبدیده و پولاد گشته، هر دو اهل بخشش و محبت نسبت به دیگر لمپن‌ها، هر دو دارای قدرت و نیرو، پیروز در مبارزات و در زندگی.

هر چند طیب به مرگ تن در داد و از این طریق به اسطوره بدل شد، اما این خود یک پیروزی برایش بود. به طور کلی، هر لمپن پیروز و کامیابی به سمبل لمپن‌ها بدل می شود. و در این میان گفتنی است، به علت حوادث خطیر و خطرناکی که یک لمپن از سر می گذراند، کمتر لمپنی شانس تبدیل شدن به سمبل و اسطوره به دست می آورد.

علت عشق لمپن‌ها به حضرت علی نیز از این زاویه قابل بررسی است؛ او پهلوانی بود قوی هیکل، شمشیرزنی قهار، دارای کرامت و بخشش و... گود زورخونه همیشه مکتب حضرت علی بود. (ص ۲۱۵) اولین خالکوبی بر بدن لمپن نیز "یا علی" است بر بازو. "مولا علی" ترجیح‌بند حرف‌های هر لوطی است.

بدن هر لمپن باغ وحش آرزوهایش است. می توان روان یک لمپن را بر بدنش بررسید و کاوید. خالکوبی‌ها، گذشته و حال و به طور کلی، دنیای بود و یا خیالی او را می سازند. "این نیز بگذارد" را لمپن‌ها با اولین گذارشان به زندان، بر بازو می کوبند. شیر و ازدها محبوب‌ترین حیواناتشان هستند که، یک‌سر و یا دو سر آن، با شمشیر و یا بدون آن، نشسته و یا در حال خیز، بر بدن هر لمپنی حضور دارد. شیر سلطان

جنگل است، قوی‌ترین حیوان؛ آرزوی هر لمپن. مصطفی دیوانه، دوست و همکار جعفری، در اعتراض به حضور تصویر شیر بر تابلوی کلانتری، با چاقو عقب رئیس کلانتری کرده بود که؛ "اینجا من شیرم، این شیر چیه". (ص ۳۷) ازدها اما آتش به پا می کند، هیچ کس را یارای مقابله با او نیست. زن؛ هوس‌های لمپن نیز به حتم بر بدنش جای ویژه دارد. لمپن از فرشتگان هم غافل نیست. اگر "هو"، "یا هو" و "یا علی" بر بدن نداشته باشد، حتما فرشته‌ای دارد که حافظش است؛ نمادی از اعتقادات او. این باغ وحش را می توان در عکس‌های زیبا و منحصر به فرد کتاب، به خوبی پی گرفت. لمپن از پذیرش مسئولیت اجتماعی سر باز می زند. شعبان جعفری در سراسر عمرش از این مسئولیت، حتا آنگاه که مسئولیت به وی واگذار می شود، شانه خالی کرده است.

جعفری رئیس ورزش باستانی ایران است. هما سرشار از کار روزانه‌اش می پرسد، پاسخ این است؛ "اول صبح ساعت پنج می رفتم یکی دو دور، دور پارک شهر می دویدم. بعد می رفتم دفتر، اونجا چندتا ملاقاتی داشتم، از اینور و انور میومدن، مثلا از پهلوی و تبریز و اینا. یکی دیپلمش دستشه میخواست بره سر کار، یکی مثلا نمره کم داشت از مدرسه. یکی فلان گرفتاری رو داشت.

خلاصه، کارشو راه می انداختم. باور کن کار همه رو راه می انداختم". (ص ۲۲۸) جعفری هر کاری می کند تا کار خودش را به انجام نرساند. و در کشور "گل و بلبل" طبیعی است که او همه‌کاره باشد؛ "من یه جور بودم که هر کسی کاری داشت میومد سراغ من. مثلا می رفت دادگستری می دید نمیشه میومد پیش من، اون یکی ملاقات می خواست میومد پیش من، اون یکی بیکار بود میومد پیش من،...". (ص ۲۴۵)

این خصلت را در داش‌اکل صادق هدایت نیز می توان یافت؛ قهرمان داستان، یعنی داش‌اکل، اگر چه لمپن از قماش چماق‌دار نیست، ولی او نیز به هیچ وجه نمی خواهد مسئولیت اجتماعی قبول کند. آزادی خود را در این می بیند، در این که، "آزاد" باشد و مسئولیت اجتماعی نپذیرد. "من آزادی خودم را از همه چیز بیشتر دوست دارم." و این آزادی با وصیت حاج صمد و برگزیده شدن داش‌اکل به عنوان وصی او، از وی سلب می شود.

داش‌اکل مردی است که، "نمی خواست پابند زن و بچه بشود، می خواست آزاد باشد". آزاد از تشکیل خانواده، کار، مسئولیت اجتماعی و... شکم، پایگاهی است استوار برای هر لمپن. او را می توان با یک پرس چلوکباب و یا پنج سیر عرق خرید، چنان‌که شعبان جعفری خود نیز، آن‌سان که می گوید، در بسیج لمپن‌ها از این ترفند استفاده می کرد.

کله‌پاچه، دیزی، سیرابی، دل و جگر و آبگوشت از غذاهای مورد علاقه لمپن‌های وطنی است. شعبان جعفری با تاکید شرح می دهد که؛ همه را برای خوردن جوجه کباب، آش رشته و چلوکباب به خانه‌اش دعوت می کرده است.

شکم‌سری، خصلت ویژه لمپنیسم است؛ "صبح‌ها کله‌پاچه رو به راه بود، هر روز، باور کن خانوم، یک عمر کارم کله‌پاچه و دل و قلوه و آبگوشت و سیرابی بود. راستی می گم. به مولا. من یه موقع خوراکم صبح کله‌پاچه بود، ظهر آبگوشت، عصر سیرابی، شبم دل و قلوه. به جون مولا، آگه نمی خوردم، سیر نمی شدم". (ص ۲۳۲)

زبان لمپنیسم نیز ویژه است. کلمات جویده شده، کوتاه، همراه با تملق و یا چاشنی فحش هستند. لمپن اگر دارای صدها نوجه هم باشد، می پذیرد؛ نوکرتم، چاکرتم، فدایت، غلامتم، خاک پاتم، و... زیرا او خود قدرتی ندارد و چون نمی تواند به قدرت برسد، در اصل مداح قدرت است. لمپن خاکسار است؛ "ما خانوم جزو کوچیک هستیم، جزو درویشا هستیم". (ص پانزده) خانم سرشار هم در پیشگفتار کتاب، جعفری را "مردی سنتی، لوطی‌منش، قانع، شاکر و... معرفی می کند. (ص یازده) سراسر کتاب شعبان جعفری، این مرد "کوچک و درویش"، حکایت "گردگیری‌های" اوست، واژه‌ای که در زبان لمپنی، تعبیری از چماق‌داری

است. جعفری از هر کس که خوشش نیاید، "حسابش را می رسید" و "کردگیری" می کرد. (ص ۲۴۰) لمپن نمی تواند بی فحش، جمله‌ای را به پایان برساند. فحش هر قدر رکیک‌تر باشد، دلچسب‌تر است. فحش را لمپن برای تشویق و یا تعریف از کسی نیز به کار می برد. "کاشانی هم مثل همین خمینی تبعید بود به لبنان. روزی که می خواست بیاد... از دم فرودگاه مهرآباد پشت ماشین این همین‌جور لوکه میدویدم که مردم (استقبال‌کنندگان) حمله نکنند... وقتی خواست پیاده بشه ... گفت؛ جعفری مردمورد کن... رفتم بالای چارپایه گفتم؛ ایهالانس من هیچی، این سید خوارکسته‌رو له کردین".

و جالب این‌که، کاشانی برگشته، به او می گوید؛ "خوارکسته خودتی". (ص ۸۰) و جالب‌تر این‌که؛ "اردشیر زاهدی بعدها قضیه‌رو واسه شاه تعریف کرده بود" و شاه از جعفری می خواهد تا موضوع را به حتم، یا آن حرف رکیک بشنود؛ "... بگو، حرف رکیک را بگو بینم چی گفتی". (ص ۸۲)

و یا در موردی دیگر، فلسفی واعظ از شعبان جعفری می خواهد تا مردم را در پای منبر خود ساکت کند؛ "جعفری جان یک کاری بکن". و جعفری بر طبقه سوم منبر رفته، خطاب به مردم می گوید؛ "... داد زدم... گفتم؛ یا ایهالانس، این اقا با منبرش تو کس خوار و مادر هر کی شلوع کنه... حالا این زنا هم نشستن...". (ص ۱۷۱)

همان‌طور که "باباکرم" سرود ملی لمپن‌های وطنی است، شعر - فقط غزلسرای - تنها هنر مورد علاقه لمپن است. او غزل‌های خراباتی را با سوز دل، به ویژه به وقت میگساری، می خواند و با آن "حال" می کند. جعفری نیز پاره‌ای از این غزلیات را برای مصاحبه‌گر تکرار می کند. لمپن از هر چه علم و تحصیل و دانش متنفر است.

جعفری هم بارها در خاطرات خویش نارضایتی خود را از این قشر اعلام می دارد.

علت اصلی انقلاب را تحصیل‌کردگانی می داند که دور و بر شاه گرد آمده بودند.

از وضع مملکت "هیچ کس راضی نبود" و "شاه خودش خوب بود، دور و وریشان بد بودند. و همون‌ها کشور را به این روز انداختند. (ص ۳۰۹) جعفری فکر می کند، اگر در امور کشور با او مشورت می شد، اوضاع بر وفق مراد پیش می رفت.

لمپن همه چیز را ساده می پندارد، از سیاست و کشورداری و... چیزی نمی فهمد. فکر می کند، مثلاً نصیری تمام امور را با مستخدمین و اسکورت‌هایش در میان می گذارد، با این دلیل که این افراد، بارها به او اطلاع داده‌اند که، نصیری قصد جان‌ش را دارد.

(ص ۱۷۲) و یا می اندیشد که؛ همه امور شاه را سلیمان بهبودی سر و سامان می بخشد، چون رضاشاه، محمد رضاشاه را به او سپرده بود. (ص ۱۷۵)

لباس پوشیدن لمپن نیز هم‌چون خوردن و تکلم او ویژه است.

او میانه‌ای با لباس‌های مدرن و مرتب ندارد.

مدرن‌ترین لباس لمپن وطنی در پیش از انقلاب، کت و شلوار سیاه و یا راه‌راه سیاه و سفید با کلاه مخملی است.

لمپن از کفش بی‌بند پاشنه‌خوابیده خوشش می آید. او ترجیح می دهد به جای کراوات، دستمال یزدی دور گردن بیندازد و یا در دست بگیرد.

لمپن‌های امروزی بیشتر از ستارگان سینما تقلید می کنند. شعبان جعفری در هیچ یک از عکس‌های کتاب با کراوات دیده نمی شود. او حتی نزد شاه و سران مملکت نیز، بدون کت حضور دارد. لمپن عاشق اسلحه است. چاقو - انواع مختلف -، پنجه‌بکس، زنجیر، تیغ، قمه، خنجر، و... کلت و دیگر سلاح‌های گرم از جمله اسلحه‌هایی هستند که لمپن امروزی را راضی‌تر می کند. لمپن پایبند خانواده نیست، با مناسبات زناشویی میانه‌ای ندارد. اگر متأهل باشد، حتی نمی داند، صاحب چند فرزند است. از جعفری هم، هیچ اطلاعات درستی در این زمینه، به رغم

سئوالاتی چند، به دست نمی آید.

ضد و نقیض حرف می زند.

لمپن آدمی است کم‌حافظه، دروغگو و یا به قول خودشان، لافزن.

او در دنیای ذهنی خویش زندگی می کند. جعفری نیز در این کتاب لافزن قهاری است. برای نمونه؛ "من اصلاً یا کسی رابطه‌ای که به من دستور بده کاری بکنم یا پولی بگیرم نداشتم". (ص ۱۸) و یا، من "هیچ وقت صنار از هیچ سازمانی پول نمی گرفتم".

و جالب این‌که در همین کتاب مطرح می شود که او حقوق‌بگیر شهربانی هم بوده است. (ص ۳۷۹) از به‌هم‌بافتن‌های او در مورد تیر خوردنش در حوادث ۹ اسفند و محکوم به اعدام شدنش به علت حضور فعال در این حادثه، و... خود نیز نمی تواند کوچک‌ترین سندی ارائه دهد.

و یا با وجود اسناد ارائه شده هم منکر مضروب کردن دکتر فاطمی است. (ص ۱۷۵)

از آنجا که لمپن ریشه در حاشیه شهر دارد، ترجیح می دهد، در همان حاشیه نیز زندگی کند.

به تمدن شهر که پا بگذارد، ادامه زندگی برای او مشکل‌تر می شود.

لمپن با خیابان‌های تمیز و خانه‌های زیبا میانه‌ای ندارد.

به طور کلی، شهرت لمپن و اعتبار او به این محلات تعلق دارد، آنجاست که او به سمبل بدل می شود. در مناطق شهری چنین امکانی برایش مهیا نیست.

تأکیدهای مکرر شعبان جعفری، در این‌که، بچه سنگلج است و تا پایان عمر در همان محله زندگی می کرده و بارها سران مملکت را در همین محل به خانه‌اش، جهت صرف چلوکباب و آش و... دعوت می کرده، در همین نکته نهفته است.

اقتدار، عظمت و رشد لمپنیسم در ایران و نقش برجسته آن در سیاست و فرهنگ کشور، پیش از آن‌که به لمپن بر گردد، به شاه و حکومتی بر می گردد که، لمپن‌پرور بودند و بقای خود را در حمایت از آنان می دیدند.

در حمایت دولتی و پشتیبانی حکومتی از لمپنیسم بود که؛ در دهه چهل، همزمان با سرازیر شدن روستائیان به شهر و ایجاد شهرک‌ها و حلی آبادها، لمپنیسم نیز رشد کرد. همزمان، با گسترش سینما و تلویزیون، فرهنگ لمپنی از این طریق به تمام نقاط کشور صادر شد. در همین دوران است که، تصنیف‌ها عموماً و داستان‌های فیلم‌های فارسی خصوصاً به زندگی و فرهنگ لمپن‌ها اختصاص داشت. همه دنبال شانس می گشتند تا "سرنوشت"، آنان را از "قسمت" موجود نجات دهد. در این دوره حتا لمپنیسم اپوزیسیون سیاسی را هم تحت تأثیر قرار داد. گوشه‌هایی از رفتار اجتماعی جنبش چریکی ایران، به ویژه در پوشش، آرایش، نفی مطالعه، نفی زندگی، و... تنها با لمپنیسم قابل تفسیر و تعریف است.

جامعه شبه مدرن ایران زمینه‌ساز مناسبی برای رشد لمپنیسم در این کشور بود. لمپن را با قارچ تشبیه کرده‌اند. قارچ از خود ریشه‌ای ندارد، نیازمند تکیه‌گاه است. شاه ایران نیز، با آن‌که ریشه در مردم نداشت و بر آنان متکی نبود، خود تکیه‌گاهی استوار برای لمپن و لمپنیسم بود. شعبان جعفری و کتاب خاطرات او نمونه‌ای است روشن بر این مدعا. همان گونه که شاه با گرایش روزافزون به سیاست آمریکا، مراتب سپاسگزاری خود را از آن دولت در بازپس گرداندن او به حکومت، ابراز داشت، همان گونه که دیگر دست‌اندرکاران وطنی کودتای ۲۸ مرداد، هر یک به فراخور حال صاحب مسئولیت و منصبی شدند، و آگذاری زمین و بودجه برای ساختن باشگاه به شعبان جعفری و سپردن مسئولیت "رئیس ورزش باستانی" به او، شرکت در مراسم افتتاح باشگاه جعفری و مقرری‌های کلان ماهانه برای او، خود در اصل، حمایت و تشکر محمد رضاشاه از لمپنیسم ایرانی بود، لمپنیسمی که از زبان جعفری اعلام می دارد؛ "دیگه احتیاج (مالی) نداشتم".

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

آدرس پستی نشریه

kar-Co
Box 100 63
400 70

SE-GBG Sweden

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست

+۶۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت

www.fedayi.org

روابط عمومی webmaster@fedayi.org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

انشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

دور و وریامونم همهر و سیراب می کردم" (ص ۲۱۹)، لمپنیسمی که در حکومت سهم داشت و حامی آن بود. و این ننگ تنها به محمدرضاشاه بر نمی گردد، سران جبهه ملی، که "وقتی با مصدق بودم، بازاریا و جبهه ملیا کمک (مالی) می کردند". (ص ۲۱۹) و همچنین روحانیت و ... دیگر حامیان، هر یک در رشد لمپنیسم، به ویژه لمپنیسم در سیاست، سهم داشته‌اند و شریک این ننگ هستند.

اگر چه در دوران صفویه و قاجاریه، کشور جولانگاه لمپن‌ها بود، محمد رضاشاه ایران لمپنیسم را به نفع خویش مهار و محدود کرد، ولی خمینی آن را در کمیته‌های انقلاب اسلامی، با هزار ترفند و هزاران مشکل، سازماندهی کرد.

چماق‌داران حکومتی که در این ارگان سازماندهی شده بودند، همان‌هایی هستند که، به وقت لزوم، به دفاتر مخالفین یورش می بردند، آدم می ربودند، می کشتند و ... اعمالی که هنوز هم ادامه دارد. جعفری می توانست چپ، مصدقی و یا مسلمان هم باشد.

چنانچه از نظر ماهیت، او هیچ فرقی مثلاً با طیب که شهید راه اسلام است، ندارد. کتاب خاطرات جعفری گوشه‌هایی است از تاریخ نانوخته کشور ما و نقشی را که لمپنیسم در این تاریخ بر عهده داشت. از خانم هما سرشار باید ممنون بود که این امکان را پدید آورد و برای نخستین بار خاطرات یک لمپن را به کتابت در آورد. کتاب دارای عکس‌های زیبایی هم هست که ارزش تاریخی دارند. می توان گوشه‌هایی از روانشناسی اجتماعی ما ایرانیان را نیز در این عکس‌ها بررسی کرد. رفتار و خصوصیات اجتماعی افراد هر جامعه بیانگر شعور اجتماعی و نشانگر وضعیت و موقعیتی است که آن جامعه در آن قرار دارد.

خاطرات شعبان جعفری نیز به همه ما پر می گردد، همه ایرانیانی که ادعا دارند؛ گوی سبقت را در علم و دانش و فرهنگ و تمدن از همه ربوده‌اند. کتاب را در دست بگیریم و خود را، "من ایرانی" را در این آینه بهتر ببینیم.

اول آگوست ۲۰۰۲

بازنویسی پنجم فوریه ۲۰۰۳

توضیحات

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب "سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج"، ترجمه عباس مخبر، ص ۶۴ رجوع شود. نشر طرح نو، تهران ۱۳۵۷

۲- مذکور، ص ۹۸-۹۷

۳- ابراهیمیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۲۸۰، به نقل از تاریخ کمبریج، ص ۱۰۲

۴- در اواخر دهه چهل، زنده‌یاد علی اکبر اکبری کتابی با نام "لمپنیسم" منتشر کرد، ولی این کتاب پس از چاپ از سوی ساواک جمع‌آوری شد.

این کتاب در روزهای انقلاب در شمار کتاب‌های جلد سفید، و همچنین در سال ۱۹۹۱ در خارج از کشور، تجدید چاپ شد. تا آنجا که به یاد دارم، این تنها کتابی است که به نقش و زندگی لمپن‌ها در ایران پرداخته است.

اکبری این نقش را در رفتار اجتماعی لمپن‌ها (فیلم فارسی، ترانه و تصنیف ...) دنبال کرده است، ولی نتوانسته و یا نخواسته به موضوع لمپنیسم و سیاست به شکل وسیع آن در تاریخ و فرهنگ ایران پردازد.

۵- شماره‌های داخل پرانتز، صفحه‌ای از کتاب است که نقل قول از آن آمده است.

۶- گوینو، سفرنامه "سه سال در ایران"، ص ۱۱۰، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، مرتضی راوندی

۷- چنین به نظر می رسد که رضاشاه بدینوسیله می خواست از شر گذشته خویش رها شود. او در تاریخ‌نویسی ایران نیز این شیوه را دنبال کرد.

۸- محمد عاصمی مدیر مسئول ماهنامه کاوه که خود از فعالین فرهنگی دهه بیست و سی در ایران بودند، بر این باورند که؛ "حکیم‌الملک هرگز به تأثیر فردوسی نیامده بود.

اصولاً نوشتن با دعوت از رجال حاکم به تأثیر موافقت نداشت...". کاوه، شماره ۹۸، تابستان ۱۳۸۱، ص ۱۵۵.

۹- برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رجوع شود به؛ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش دوم، گفتار نهم، صص ۵۲۱ تا ۵۰۵